

دنیاطلبی؛ هدف نهایی اشخاص بی بصیرت و کوردل!

بصیرت یا همان ژرف نگری، گوهری است که نصیب هر کس نشود. قرآن و روایات ما را در دستیابی به این مهم، راهنمایی کرده اند.

قطع وابستگی های مادی

دل بستگی های مادی همانهایی هستند که باعث ایجاد خطا در دیده عقل می شوند. کششهای مادی سبب می شوند تا دایره دید انسان بسته و معطوف به غرایز شود و نتواند حقیقت ماجرا را ببیند. علاقه به رنگ و لعاب دید بسان پرده زخمی واقعیتها را از چشم عقل پوشانده و به او اجازه نمی دهد تا واقعیت را ببیند و بر اساس آن تصمیم بگیرد.

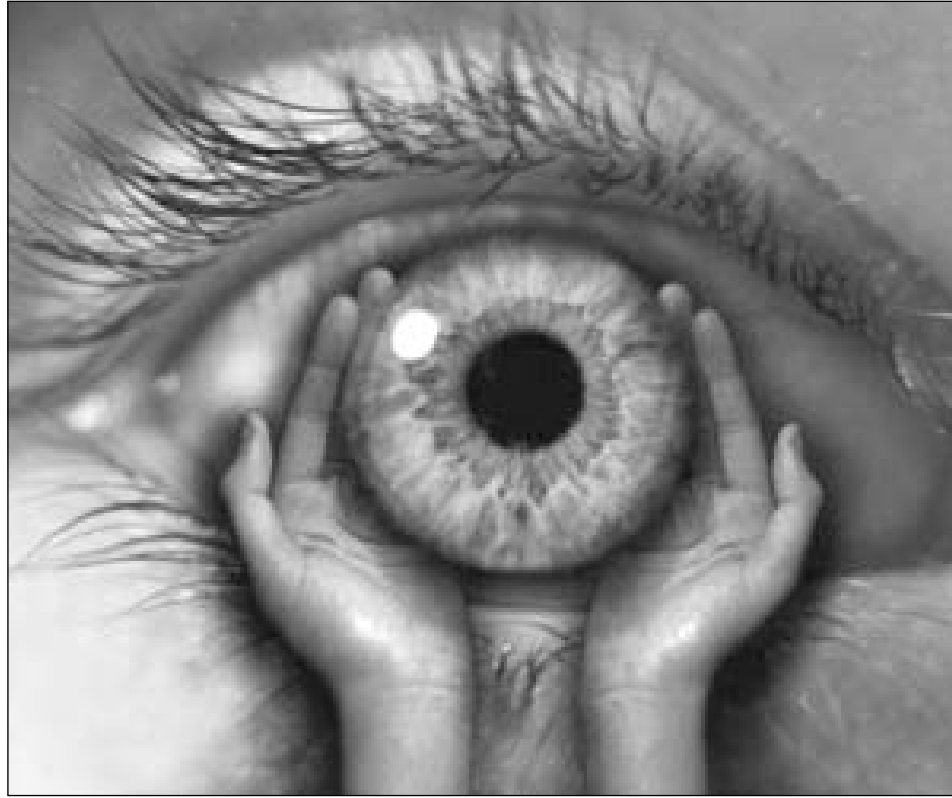
امیرالمومنین(ع) این حقیقت را اینگونه بیان می فرماید: «نسبت به دنیا بی رغبت باش تا خداوند زشتی های آن را به تو نشان دهد.»

کسی که دلباخته دنیا است ملاک ارزشهایش هم دنیا خواهد بود. برای او، خویتر و یا ارزش تر، چیزی است که غرایزش لذت بیشتری از آن ببرند. بی شک چنین کسی بسیاری از واقعیت ها را نه می خواهد و نمی تواند ببیند و در فرایند تصمیم گیری به حساب آورد. آن حضرت همین شاخص را در فرق بین بصیر و غیر بصیر مورد توجه قرار داده می فرماید: «همانا دنیا هدف نهایی اشخاص بی بصیرت و کوردل است و بیش از این دنیا هیچ چیز را نمی بینند؛ ولی انسان ژرف نگر، چشمان خود را از دنیا عبور داده و می داند که زندگی جاودانی پس از این دنیا خواهد بود؛ بنابراین جهت تصمیم گیری و حرکت او، رویگردان از دنیا و به سوی کمالات انسانیست؛ ولی انسان کوردل و بی بصیرت تمام همتش برای دنیا است.»

انس با معارف قرآن کریم

قرآن کریم خود را کتاب هدایت، صاحب برنامه سعادت و مداوا کننده بیماریهای درون معرفی می کند. کتابی شگرف با چنین ویژگی های بی نظیر که از سوی خالق انسان برای کمال انسان به سوی او فرستاده شده، انس و بهره مندی از معارف آن بی شک از تاثیر گذارترین عوامل برای کسب و رشد بصیرت انسان خواهد بود.

امیرالمومنین(ع) به این ویژگی و کارکرد کتاب خدا برای بصیرت افزایی اشاره کرده و می فرماید: «این کتاب خدا است



که به یاری آن حق را می بیند و می گوید و می شنود. کتابی که بعضی از آیات آن تفسیر بعض دیگر، و برخی گواه برخی دیگر است؛ آیتش درباره خدا اختلاف ندارد و همدم خود را از خدا منحرف نکند.»

صفای درون

از عوامل پنهانی که به انسان بصیرت می دهد و چهره حق را بر انسان می نمایاند «صدق نیت» یا همان پاکی و صفای درون است. کسی که دیده جان را با لجن گناه و معصیت کور نکرده است؛ به لطف خدا می تواند به درستی حق را ببیند و

اندیشیدن کردن در امور و ارزیابی عالمانه تمام جوانب آن خود یکی از بهترین عوامل ایجاد بصیرت است. اینکه انسان بی مطالعه و مشورت و بی آنکه اطلاعات به دست آورده را در کارگاه ذهنش پردازش و تحلیل کند؛ تصمیمی بگیرد و بر اساس آن عمل کند نشان از بی بصیرتی او دارد. بر کسی هم پوشیده نیست که بیشتر نزدیک به همه این گونه تصمیمات نه تنها به سود فرد نیست بلکه موجبات آسیب یا زیان به او را هم فراهم می کند.

امیرالمومنین(ع) در این باره می فرماید: «انکه می اندیشد، چشم بصیرتش بینا شود.»

عبرت گرفتن

از دیگر راههای کسب بصیرت و یا افزودن آن، نظر به رویدادهای گذشته و حال و عبرت گرفتن از آنهاست. در تاریخ همیشه قواعد و قوانینی جاریست که صرف نظر از بازیگران آن، مدام در حال اجرا و تکرارند. کسی که بتواند نگاه خود را از ظاهر این رویدادها عبور داده و به قواعد آن نظر کند در تکرار دیگر این قاعده فریب ظاهر را نخورده و می داند که تصمیم و عملکرد درست چیست و این یعنی کسب بصیرت و یا بصیرت افزایی. امیرالمومنین(ع) عبرت گیری را عامل کسب بصیرت دانسته می فرماید: «کسی که عبرت گیرد بینا می شود و کسی که بینا گردد می فهمد، و آن کس که فهم دارد دانا می شود.»

بی بصیرت کیست؟

از مجموع فرمایشات امیرالمومنین(ع) که در بالا گذشت می توان این نتیجه را گرفت که اگر کسی حتی یکی از ویژگیهای زیر را دارا بود فردی بی بصیرت است و یا حداقل به مقداری که به این امور آلوده است از بصیرت محروم است:

۱. دلباختگی به دنیا
۲. انس نداشتن با معارف قرآن کریم و بیگانه بودن با آنها
۳. کسورت و خباثت درون و به تعبیر دیگر آلوده بودن روح به گناه و بی تقوایی
۴. اهل فکر و اندیشه نبودن
۵. عبرت نگرفتن از تاریخ و وقایع گذشته



متفکر شهید استاد مرتضی مطهری

تفسیر سوره اعلی

وقتی آن مریض این نسخه را گرفت و از آنجا بیرون رفت دکتر فراموش می کند که چنین مریضی دارد یا ندارد. او مراجعه می کند یک حالی از خودش می گوید، او هم بر اساس حالی که گفته یک نسخه ای می دهد، یک ویزیتی هم می گیرد و تمام می شود. اما یک وقت هست که طبیبی خودش را مسئول بهبود یک مریض می داند، مثل اطبای خصوصی افراد که دیگر این جور نیست که مریض بگوید حال من این جور است و او هم نسخه ای بدهد و بعد هم فراموش کند، بلکه او خودش را مسئول نجات و سلامت این مریض می داند. این است که فکرش ده برابر بیشتر کار می کند؛ تا آن منتهای جهد خودش را برای نجات دادن او به کار می برد و بسا هست که ساعت به ساعت از احوال او خبر می گیرد.

مسئله هدایت مردم اگر این کاری که معمولاً ما می کنیم اسمش هدایت باشد کار آسانی است. می گویند آقا تشریف بیاورید فلان جا ده شب منبر بروید. خب، آدم می رود آنجا، یک صندلی گذاشته اند، چند تا پله هم دارد، یک عده مردم هم می آیند، یک مطالبی هم قبلاً برای خودش حفظ کرده، حالا ممکن است مطالب درستی هم باشد، یک کلیاتی را به مردم می گوید، مجلس به پایان می رسد، از آنجا می آید و کار تمام می شود.

ولی یک وقت هست یک کسی مثل آن طبیب خصوصی خانوادگی احساس مسئولیت هدایت و راهنمایی مردم را می کند، یعنی قدم به قدم همراه مردم است.

از تمام جزئیات احوال مردم آگاه است، متوجه عکس العمل های حرف های خودش هست؛ این جمله که من می گویم ببینم در او چه اثر و نتیجه ای بخشید. اینجا هست مسئله، مسئله طب نفوس می شود و طب نفوس دهها بار دشوارتر است از طب ابدان.

از این جهت است که ما می بینیم پیغمبران بعد از آنکه به پیغمبری رسیده اند، مسئله هدایت مردم که مطرح می شود، چه از طرف خود آنها چه از طرف خدا، این گونه باز گو می شود که مسئولیت خیلی سنگین است. حال دو مورد را به عنوان مثال عرض می کنم.

دو نمونه

موسی بن عمران در همان اول بعثت و مأموریتش وقتی می آید در وادی سینا و در آنجا به او اعلام می شود که ای موسی تو پیغمبر هستی و آن داستان وادی ایمن رخ می دهد، همین که به او می گویند بریز برو به طرف فرعون (ذهب الی فرعون انه طغی) احساس می کند که یک بار بسیار سنگینی به دوش او گذاشته اند.

از دعاها و خواسته هایی که آنجا عرضه می دارد معلوم می شود: رب اشرح لی صدری پروردگارا شرح صدر به من بده، یعنی حوصله فراوان. می فهمد که این کار حوصله می خواهد، چقدر هم حوصله می خواهد! و یسر لی امری کار را بر من آسان کن. چقدر احساس سختی می کرده!

و احل عقده من لسانی گره را از زبان من بردار. این جمله یعنی چه؟ آیا به این معنی است که بیان من را آن قدر رسا و فصیح کن که بتوانم مقصود خود را درست به مردم بگویم، یا به من جرأت و شهامت بده که صریح و قاطع باشم، حقایق را که باید بگویم بدون هیچ لکنتی و بدون هیچ ترسی و بدون هیچ پرده پوشی بگویم. یقفوا قولی فنفهم من چه می گویم، و اجعل لی وزیرا من اهلئ. هارون اخی، خدایا این مسئولیت سنگین است، معاون برای من قرار بده؛ پیشنهاد می کنم برادرم هارون را معاون و کمک من قرار بده، اشدد به ازری پشت من را به برادرم محکم کن. و اشركه فی امری او را در این کار با من شریک بگردان. کی نسبحک کثیرا. و تذکرک کثیرا. این درباره موسی(ع).

درباره رسول اکرم(ص) در سوره یا ایها المزمّل می فرماید: انا سنلتق علیک قولا فقیلا ما عن قریب یک سخن سنگین به عهده تو خواهیم گذاشت. ما اللقاء خواهیم کرد به تو سخنی سنگین؛ باری سنگین به دوش تو خواهیم نهاد.

این است که انسان می فهمد که آن هدایت به معنی واقعی فوق العاده دشوار است چه دشواری! آن وقت آدم می فهمد که ما چقدر این را ساده می گیریم!

یک کسی که چهار کلمه ضرب زید خوانده، چهار کلمه عربی خوانده و یک کلمی می تواند از کتاب های عربی استفاده کند، بعد دیگر یک عبا و عمامه و نعلین بپوشد کافی است که مبلغ اسلام باشد.

حالا که دیگر از این هم بالاتر شده، آن ضرب زید را هم نمی خواهد؛ حتی آیه های قرآن را هم درست بلند نیستند تلاوت کنند، جمله های حدیث را اصلا کج و کوله می خوانند، اعرابش را هم غلط می خوانند؛ حالا دیگر همه شده اند مبلغ اسلام و نویسنده برای اسلام!

اینجا می فرماید: و نیسرک. خطاب به پیغمبر(ص) است. بعد از آنکه پیغمبر به رسالت مبعوث شده، باز می فرماید: و نیسرک لبیسی ما تو را می سازیم، آنچنان می سازیم که آسان ترین و سهل ترین راهها را برای هدایت و تبلیغ مردم بیمبای، از نزدیک ترین راهها وارد بشوی.

بعد از این می فرماید: فذکر. اول فرمود: سبح اسم ربک الاعلی که عرض کردیم آن خودش ادب تبلیغ بود؛ بعد فرمود: سنقرنک فلا تنسی، و نیسرک لبیسی، بعد از همه اینها، حالا ما به تو می گویم برو و متذکر کن مردم را، تذکر بده به مردم، بیدار کن مردم را.

تذکر در موردی گفته می شود که می خواهد مردم را از غفلت ها و بی خبری ها به یاد و یادآوری وارد کند. فذکر پس به یاد بینداز مردم را، یادآوری کنم مردم را.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵